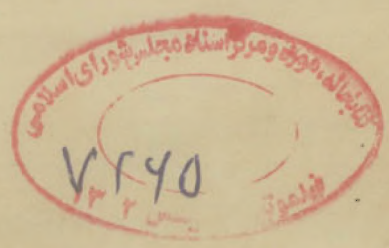


کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

۲





فصل  
در بیان

کتابخانه

۳۵۰  
۱۳۹۱۸

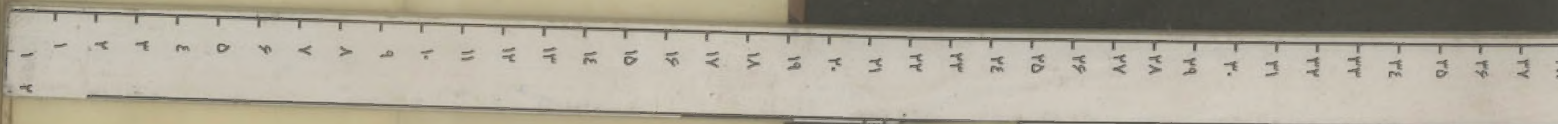
رساله در بیان  
در بیان  
و در بیان  
کتاب در بیان  
زین الدین شمس



۱۳۹۱

توضیح: رساله در بیان  
تألیف: زین الدین  
مؤلف: زین الدین  
مترجم: زین الدین  
مطبع: زین الدین  
محل: زین الدین

چاپخانه  
محل: زین الدین



کتابخانه

۹۲

ترجمه: رساله در بیان غیبت و ذکر احکام غیبت  
 تصنیف: زین الدین بن علی بن محمد بن قتی الدین صالح  
 مؤلف و تاریخ: ۹۴۷  
 و مؤرخ: ۹۷۸  
 نام: سلطان ابراهیم میرزا ابن  
 نوط: محمد جوینی

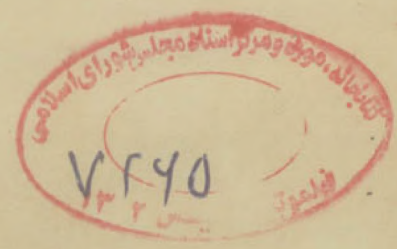
چهار قریب هزار کتب در این کتابخانه  
 رساله در بیان غیبت و ذکر احکام غیبت



۱۴۹۱۸

۲  
 ۱-۲  
 ۲۳۴

کتابخانه  
 کتبی



کتابخانه  
 کتبی



ترجمه: رساله در بیان غیبت و ذکر احکام غیبت  
 تصنف: زین الدین بن علی بن محمد بن تقی الدین صالح  
 مؤلف در تاریخ ۹۴۷  
 و ترجمه در تاریخ ۹۷۸  
 نام: سلطان ابراهیم میرزا ابن  
 قوط: محمد جوینی

چهارم در فقه صراحت بر اینست که هر کس  
 بداند که هر کس از کتب این کتابخانه



۱۴۹۱۸

۲  
 ۱-۸  
 ۲۳۹۴

کتابخانه  
 کربانی

۹۲



- ۱
- ۱
- ۲
- ۳
- ۴
- ۵
- ۶
- ۷
- ۸
- ۹
- ۱۰
- ۱۱
- ۱۲
- ۱۳
- ۱۴
- ۱۵
- ۱۶
- ۱۷
- ۱۸
- ۱۹
- ۲۰
- ۲۱
- ۲۲
- ۲۳
- ۲۴
- ۲۵
- ۲۶
- ۲۷
- ۲۸
- ۲۹
- ۳۰
- ۳۱
- ۳۲
- ۳۳
- ۳۴
- ۳۵
- ۳۶
- ۳۷
- ۳۸
- ۳۹
- ۴۰
- ۴۱
- ۴۲
- ۴۳
- ۴۴
- ۴۵
- ۴۶
- ۴۷
- ۴۸
- ۴۹
- ۵۰
- ۵۱
- ۵۲
- ۵۳
- ۵۴
- ۵۵
- ۵۶
- ۵۷
- ۵۸
- ۵۹
- ۶۰
- ۶۱
- ۶۲
- ۶۳
- ۶۴
- ۶۵
- ۶۶
- ۶۷
- ۶۸
- ۶۹
- ۷۰
- ۷۱
- ۷۲
- ۷۳
- ۷۴
- ۷۵
- ۷۶
- ۷۷
- ۷۸
- ۷۹
- ۸۰
- ۸۱
- ۸۲
- ۸۳
- ۸۴
- ۸۵
- ۸۶
- ۸۷
- ۸۸
- ۸۹
- ۹۰
- ۹۱
- ۹۲
- ۹۳
- ۹۴
- ۹۵
- ۹۶
- ۹۷
- ۹۸
- ۹۹
- ۱۰۰

السلامه در محراب طاهره توحید

توحید



حاج  
ابو محمد  
ابو محمد





بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين والصلوة على محمد وآله الطاهرين المعصومين  
 المؤمنين **اما بعد** این ترجمه رسالت که ترتیب و تالیف  
 در بیان غیبت و ذکر احکام آن مستحکم بآیات و روایات صحیح  
 محتوی بر وفای و کمال لطیفه از آثار و اقامه شیخ فاضل  
 و سید طویل قدوة للمجتبیین و عهدة المتأخرین الشیخ المحرم  
 المغفور توفیق الدین علیهم السلام که بحسب اشارت عالی فرمایان  
 میایون شاهزاده عالمیان نور دیده آدیان معنی  
 الطاف الهی مبسط اعطاف غائبی میجرم اسم بمقامی  
 قواعد کثرتسانی مقوم بنیان ملک دولت و رفعت  
 دین و دولت فاصلا اعلام امن و امان نشر آثار لطف  
 نیکو و دوامان آلاء ایلطان المعظمین الامم **السلام**  
**سلام** چون نیارم از شناسایی هم زدن دست بطلب  
 و عاقلان هم زدن خداوند تعالی لعل عالم الدین ملک الطمان  
 و کائنات علی کافه السیما لطفه و احسانه بجایار توفیق  
 ایرا کرده میشود امیدوار است که منظور نظر غایت و شفقت

کرد و در هر چه بپیشتر شد ای راست انجمن خدای که بپیشتر  
 ساخت زبانهای دوستان خود را از بی فایده و بیهوده  
 مردمان و سخن چینی و هر که گفته کرد اندیشه های ایشان را  
 از فطرت و صفات انسانی و درون و بیرون و فعل و کارهای قیوم  
 و در و دوخت بر بنی او که گزیده و فرستاده شده  
 است بشیرت و راه روشن طریقه دین استوار و بر تیر  
 ظاهر او که بر راه او اقامت نمایند کانه و آب و  
 روشن او را طریقه و از بستیهای خلق محفوظ و معصوم  
 و بهر یک که آن متصف و موسوم به **بسم** از جمله و  
 چون دیدم بیشتر مردم این روزگار و اهل این زمان را از  
 آگاهی که معروف و مشهورند بدانند و متصف بصفات  
 و منسوب بدانند و پیروان سروری در پست که فطرت  
 می نمایند بداد و نازنا و روزه و بسیاری از عبادات  
 و امور که موجب قرب است بجز او اجتناب و پیرایه میکنند  
 از بسیاری محرمات چون زنا و شرب خمر و مثل آن چیزهای  
 که تعلق و تعلق آن غایب است باز ایشان با وجود اینها  
 میکنند بسیاری از اوقات خود را و کمالی نماند



در جمعی از خودی و اوقات و کلام خود متداول عرض ماوراء  
 مؤمن خود و کانی که مثل ایشان در اسلام و عرض  
 ایشان از اعدای نفسی خود می سازند و نمی شناسند این  
 را از سیئات و حدیثی که می شناسند با امری چنین از موافقت  
 چهار مملکت و سبکی که بیست اقدام ایشان است برین که گمانی که  
 قیام آن بر همه ظاهر و واضح است با عقل است از هر چه آن  
 و از آنکه وارد شده در ماده آن از عید و مناقش و کتب  
 و احادیث و این کمتر نیست است در آنچه که هر اهل غفلت را  
 و آنست که مثل این از معصیتهای که قیام آن بر ظاهر نیست  
 و در نظر نمی آید بصیرت بسیار نمیشد و نه باید خلل نمی سازد  
 بحسب عرف و مراتب ایشان و منازل و مواقع ایشان از سر و پا  
 و بزرگیمان و در نظر خلق بسبب مخفی بودن این نوع از مکر و پستی  
 که میخواستند ایشان مقدار و برتر که خود را از و آن گمان  
 از اهل جهل و کور و سوپر که شیطان ایشان را که شراب  
 خورید و زنا کند بزنان شوم و از فرمان بنزد و اطاعت  
 کنند شیطان را بسبب ظاهر بودن نفس و قیام زنا و شراب  
 نزد عامه و بر طرف شدن مقدار و اعتبار ایشان بسبب این

فعل نزد عامه بیکدیگر و کانی که خود و باین افعال مشغولند  
 و در اکثر زندگان قیام ظاهر اند و اگر ایشان را محبت  
 کنند بقلای خود و طلب و شکی که بتوبه بصیرت و بصیرت ایشان  
 خود هرگز نمی آیند میان این دو معصیت فرو بسیار و معاصی  
 بی اندازده بلکه نیست نسبت میان معصیتی که مستلزم غلبت  
 بخی خدای تعالی و در پس و میان معصیتی که با وجود اخلال بخی خدای تعالی  
 متعلق است بخی زندگان و خاصه معاصی ایشان بدان  
 بزرگتر و عظیم تر است از ماله های ایشان و سر جنبه که شریف  
 عظم است شای عظیم است کن و در بر بودن و غارت کردن  
 آن ملک لازم است بکسی از افاضه کلی خدای تعالی و افضای  
 بران ایشان است و دست و پایشان را که دست و پایشان را  
 پاره سخن بر غیبت و آنچه وارد شده در غیبت از نبی و در قرآن  
 و حدیث و خبر و ولایت عقل بر نبی از و عام نهادم این  
 رساله را کشف الپیده عن احکام الغیبه و در بی و در آدم  
 کلام بر غیبت را چیزی که لایق بود با آن و مناسب بود با آن  
 یعنی بعضی احکام حد و قیام که در رساله را بجز این نیست  
 بر تو اصل می کند که مواصت کردن و دوستی نمودن



و خداست نوبتی و حاصل کلام شیخ رحمه الله و سبب تالیف  
رساله و بیان آنست که دیدم اکثر علماء عصر فضلا و کسا  
زمانه که در احصاء از بعضی معاصی که چون از معاصی ظاهر  
مثل بر باد و شرب و غیره بماند تمام می فرمایند و بعضی دیگر که  
چیز آن بر جمال و خفیت چون غیب است که غرض مؤمنان و اهل  
خود اقسام می نمایند با آنکه این پنج باشد و اخلط است  
در اینم بلکه نسبت نیست میان این دو مصیبت جدا از هم  
است و خروج است از طاعت خدای تعالی پس این با آنکه خود  
از طاعت خدای تعالی انس و ظلم تیرست و بجز و توبه  
نشود و بر خدای عز و جل مواظب باین واجب تا آنکه ختم  
راضی شود و استغفار خود نماید و سبب اجتناب جماعتی  
خود را از آزار باب فصلی کمال میداند از فسق که در نظر  
فصاحت و فحش آن ظاهر است باز کتاب آنچه اعظم واجب است  
پیش خدای عز و جل و عبادت اند و نیاید نه خوف خدا  
و نیاید امر او است بلکه با غفلت است آنچه اینجاست و بعضی  
آوردند تا آنکه ز جمال و عبادت حفظ اقتدار و عزت خود نمایند  
بدانکه هر یک بشود ندانند که محبت اند از آن محل ایشان از

آن

ساختار و وراثت از در نظر مافوق و وقتی نمایند باران  
دوست داشتیم و ولوب داشتیم که بگویم سبب آنست که  
آن در باب غیبت باشد و آنچه وارو شده و در آن از بعضی  
قرآن و حدیث و خبر و دلائل عقل بران و متنبه گردانیم  
کلام بر غیبت را با آنچه لایق و مناسب دیدیم بآن از احکام  
عبد و سخن چندی فخر کردم رساله را بر ترغیب و تحذیر  
و باینکه بیزجت نمودن و مواظبت جستن و عام نهادن سبب  
را کشف الهمی عن احکام الغیبه و ترغیب و اودم اثر الهی  
و پنج فصل خاتمه اند و مقدمه در توفیق غیبت است و بیان  
ماهیت آن و پاره سخن بر حق غیبت و ترسانیدن مردم  
از ارتکاب آن پس میگویم که غیبت بگوشن و سکون یا وود  
نقطه دفعه باینکه نقطه اسم است قول آنکه اعیان فدان  
فلا فجدی چون واقع شد دعایا نه او و مصدری که اعیان  
از دشتنای یافته اعیان است چنانکه میگویند اعیان به  
افینا و اسم غیبت است و این به حسب بار معنی لغویست  
اما در اصطلاح غیبت را اود معنیست که مشهور و آنست که  
انسانست فایا به او چیزی که گاه باشد نسبت کرد و آنرا

ن



با و از این جهت عرف اندر انصاف دانند و غیبت شمرند  
 مذمت و تعصب او و احضار کرده شده بقدر اخیر نوعی تعصب  
 مذمت و انصاف از اگر غیبت مرد و طیب مثلاً و استعدا  
 و در خواست رحمت از سلطان و در حق بر نفس من و اینها  
 بسبب گرفتاری ایشان امکان است غنا از قید اخیر  
 و در توفیق دیگر گرامت نسبت اینچنین و حاصل کلام نیست  
 که قصد مذمت و استحقاق در توفیق غیبت از جهات است  
 مگر آنکه این غیبت نیست مثل که مرض و طیب است  
 غیبت کسی بقصد اگر باعث شرف سلطان شود و در  
 او از توفیق غیبت بیرون رود و چون کسی غیبت  
 اندک که بجهت این مصلحت اگر غیبت او کنند می تواند بود  
 که در توفیق آن قید را اعتبار کنند و این غیبت نیست  
 سرور و در توفیق بیان صادق باید شش روزه اند  
 و توفیق دوم اکاد ساختن است بر ضرری که مکر و دارد  
 این نسبت اینچنین را با و از اموری که شمرده شود از  
 در عرف نقصان و این معنی عامتر است از معنی اول زیرا که سزا  
 موردان زمان باشد و هکاست و غیره چون کتبت و این

نقد

توفیق اول است از توفیق اول بنا بر آنچه خواهد از مقصود  
 تا بودن غیبت بر و از شدن از زبان و وارده شده بر مولا  
 توفیق مشهور قولی می باشد بقصد و آله خیا که فرموده اند  
 با حجاب که آید اند که به جهت غیبت گفته خدای و در سول  
 او و از سرست حضرت فرمود که و کرت برادر خود را  
 بخیر می که گرامت کند اند اگر کسی غیبت را هم اگر در برادر  
 من باشد این میگوید حضرت فرمود که اگر بهیست و را و این  
 میگوید غیبت کرده او را و اگر نیست در و برهان کرد  
 و توفیق می شده فرمودی نزد رسول صلی الله علیه و آله که غیبت  
 کرده صاحب خود را گفته یا رسول الله این در و بود و گفتیم  
 گفت رسول صلوات الله علیه و آله که اگر می گفتند آنچه نمی  
 بود در و تهمت کرده بودند و او را و بچشم بود غیبت  
 بر هر تهمته را جامعیت و اهل اسلام را در آن حلال نیست بلکه  
 کبیر و مملکت است از جهه تضرع بر و عید بر غیبت بحدیث در من  
 نام در قرآن و حدیث و نص کرده خدای تعالی بر مذموم  
 بودن آن در کتاب و تشریح کرده غیبت کنند را از هر  
 گوشت مرده و جنای که گفته که باید که غیبت کنند بعضی را بعضی

فرمود آنحضرم



و بیکر از آید دوست میدار و یکس از شما آنرا که بخور و گوشت  
 برادر خود را در حالی که مرده باشد بس که این است  
 آید آنرا و رسول صلی الله علیه و آله میفرماید که هر مسلمانی که  
 بر مسلمانان و بیکر و ام این خون او دال او و جوش او و دست  
 تناول و غرض است و رسول او را با خون و مال جمع کرده  
 بس که جهت مثل خون و مال باشد و نیز رسول صلی الله علیه  
 و آله میفرماید که هر یک که مرده ببرد یا بکشد یا بکشد یا بکشد  
 و غیبت میکند بیکدام و بیکر او باشد و بیکدام که خدا ای  
 یا صفت مهری و برادری با یکدیگر و فریاد از جابر و آیه  
 سعید خدزی که ایشان گفت گفت رسول خدا صلی  
 الله علیه و آله سه مرتبه اجتناب نماید از غیبت بر کسی  
 که غیبت سخت تر و بدتر است از زنا و بیهوشی و بیکدام  
 زنا کند و بیکدام دشمنان شده که ای باکره و خدای  
 تو را بفرست که غیبت کنند و می آید از خدا و او را  
 نکند که می آید از او را صاحب و بیکدام که غیبت ده  
 است او را و در حدیث طبرانی مشهور است که معاویه  
 کرده از بنی صلی الله علیه و آله آنکه حافظان اعمال را از غیبت

بر هر چه

بنا

بنده را و آن عمل انوری باشد مثل شهادت اقیاب حفظ  
 آنرا از ترک و بیکدام می شمارند آنکه برسد به میان دنیا و  
 شود و بر آن ملک که مملکت آن در است که بر بنیاد این  
 عمل ابروی صاحبش منتهای غیبت فرموده است  
 بر و در کار که کارم عمل غیبت کند که اگر بکند و ازین  
 کار بسیار در و کار و هر و است از آن که گفت رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله که در اندیشه مرگش که می برد و بیکدام  
 که میکند و می فرماید که در اینها خود را از غیبتی خود  
 که غیبت هر یک که بکند اینها هر یک که غیبت ایشان است  
 که غیبت هر یک که بکند و از آنکه بودند در غیبت ایشان  
 و غیبتی ایشان را می بردند و روایت کند که خطیب  
 کرد و بار رسول خدا صلی الله علیه و آله که شهادت غیبت را از شما  
 خود پس فرمود که ای گروه کلمت از شما که ایمان آورد و  
 زبان نه بدید که غیبت کنید مسلمانان را و ای و ای  
 ایشان نکنند پس بپوشی که بیکدام که در غیبت برادر خود  
 رو و خدا ای و ای غیبت او و بیکدام که غیبت او را پوشانند  
 و هر کس غیبتی غیبت او را پوشانند سوگند داده او را و





اند پس آن مرد گشت نزد ایشان آمد و خبر داد ایشان  
 از آنکه سینه را به و پس آن هر دو زن که در پیش  
 آمد از هر یکی به خون بسته پس آن مرد گشت به بی با  
 خبر داد پس هر که با کرد و بی که بی خبر از آن  
 مرد گشت او است که اگر باقی می ماند و در سگهای ایشان  
 می کشیدند و آن مرد را سینه می خورد و از آن سگها  
 دیگر گشت که چون آنحضرت افاض نمود آن مرد دیگر  
 به راه و گفت یا رسول الله این سگها که ایشان را  
 باز و کشته اند از خبر و پس نزد رسول گمارید  
 ایشان از آن خبر پس آن زن از آن پس ملک کرد  
 آن حضرت قدس می یکی را گفت ای کن پس گزارد  
 بیم و خون بسته بدانی که بر شد قبح و اگر کرد و سبک  
 که کن او نیز کنی که در میان پس نزد حضرت رسید  
 که این دو زن روز و داشتند اما کف و نه از آن  
 طلاق که اندید خدای برایشان و افطار نمودند و خبری که  
 حاکم کرده اند و بر و برایشان نشست کن و دیگری و  
 مشغول شد به خوردن گوشت مردم بنی بیت بیکه

و این روز در شب آوردند و رویت بر و ایشان  
 که هر یک گوشت بر او فرو برد و نیل نیست  
 کنند و سبک او و در سگها که در آن وقت بکشد  
 بیست کنند و اگر بکشد این گوشت را و بیخورد و بود  
 او را نه و پس می خورد و می خورد و به بیت و رسوا شود  
 و چون به جسم سبک از فرمود رسول صل علی علیه و آله  
 هر دو را داد و نهالی که کرده بود و مردی و دیگری گفت  
 این مرد گشت شد سبک که گشت شد و پس گشت بی  
 استیضه من و کس خبر دادی پس گفت بگو از این  
 ایشان گفت یا رسول الله در آن روزم حضرت فرمود که آن  
 پس پندیده بود و از بر او و خود می آن مرد که گفت که  
 به بی بی گشت از این مرد که از منافق علیه السلام مرگست  
 که گفت که ام است بر من پس بدان و به سستی که بیرون  
 بکنند و فلانی خبر داد و آن خبر را و آنش منم را و او است  
 که در حدیثی بطریق است و بعد از علیه السلام که او را  
 گفته اند این خود علیهم السلام از امیر المؤمنین علیه السلام  
 که گفت رسول علی علیه و آله جگر کس را نشاند





بدست که شاهی او پس از آنکه آنسانی است گرفت  
 ضایع و در سبب آن آن الدین که چون آن  
 تشیع را شمشیر فی الذین آمنوا العذاب علیهم هم بهر کسی که  
 که دوست میدارند که شایع کرد و او خوشتر از آنکه در آن  
 کسی که است که ایمان آورد و او را شهادت آن راست خدا  
 در آنکه و درایت از فضل این که کعبه را بی عباد  
 علیه السلام که هر کسی است که در آن راه مومن یعنی که  
 مقصود او از آن رسوائی است که خدا در آن مومن است  
 و از نظر ثانی مردم بیعت و بیعت با کرد و در آن که  
 او را از دولت خود و دولت شایع حجت بر روی رسا  
 کرد و پس شایع شد که او را و او می که در میان خود  
 بودی مسلمان آنکه بهر کسی که نیست که در آن و هر که نیست  
 او را از انبیا است که در این راه است و او که نوبه کنایه  
 او را که کسان نیست که در اقل شود در آتش هر دو است  
 آنکه گفت مری علیه السلام با همی بخورد و سکه هر دو پس  
 آنجا که گفت که کند و در روی است این عذر مری علیه السلام  
 فرمود و بر سینه است و در انسانی او که که نمی که وایش تا

انجلی

از یکدیگر سبک و سبک وایش را از آنکه که در رفس از نه  
 از جمله ذات خدا می که می که که که خبرت است گفته اند  
 بستی از نفسان و از نفسی قول قدای نعم که در کل کل خبره  
 نزهه آنکه خبره طلق گفته می مردم آنه و خبره و انانیت که  
 کوهست مردم و در نوبت است که کان بقیه از مردمان  
 گفته و در نوبت مردمان پیشین را که نمی و خبره از او باز  
 و اشنان نفس خود از در نوبت مردمان و غیب بجا  
 فغان و در آنکه سبک که موجب بهالتو بسیار است و در  
 ایستادن از امر فیت و کرده اند آن بر که تر از  
 بسیار ای که نماند آن که در آن اشمال غیت است  
 بر مسدای که می خفا فی است در مسکیم سبحانه و نعم را  
 بخلاف باقی که نماند آن که در آن مستندم مقید می جویت  
 پان ابراست که متعاده می که هم است شایع را استیلا  
 اجتماع نفعهای هر دوازده است بر یکدیگر و یکدیگر را آن که  
 راه قدایست که او امر و توانی و تمام بیشتر آن که  
 معاونت و اید او میان بی نفع آن و این موقوف است  
 صاف بودن ضمیر می ایشان آنکه که و اینجای برافست

بشکلی محسوس و خود را دور  
 دور و نماز و یکین می  
 و به نفع



و تحت یکدیگر که آنکه تمام ایشان را که یکدیگر را  
 شغل شده بطاعت و فرمان برداری مولای خود جمع  
 لغضا و این حالت موردست و تمام پیشو که در تنی بخش  
 و کینه و حسد و سر و شل اینها باشد بیفتد که یکس اینها  
 برادر خود را بکشت و بکشتنش آگیزه شود و استغلام  
 این شود که اگر کسی که بیفتد او را که اغوشل این افلا  
 قیت گشته و واقع شود پس بر وی شود و با قضا ام  
 و با جاز خدا مقصود و کلی باشد و از این جهت و بنا  
 است که از خدا بی رسول نمی انصاف و در عید برادر  
 واقع شده و کلمات برین و چون این را که در دم این  
 محلی را است و در مقدمه باید که شرح کنیم و در مقصود  
 متعاضد عقلی اهل را قسام قیبت برین و است بیخ  
 و منفی غیبت را و آنکه مقصود از غیبت را که در آن  
 برادر خود را بکشتی که گرامت دارد و اما اگر کسی  
 ما و با اهلکام است با یکدیگر تا به این معلوم شد که کشت  
 است اسامی و اگر غفلت دارد و بنشان در برین  
 جانب با صفت بقتل و قول یا برین و در دنیا و عاقبت

فصل اول

کتاب

که شال است چیزی را که متعلق است به نقصان جا  
 و خانه و مرکب او بر هر یک از امور که در هر یک است  
 و اشارت کرده و صادق علیه السلام و اینها جای و فرموده است  
 واقع میشود و هر یک در غیبت یا در فعلی معارضه و غیبت  
 یا در جملی هر سه باشد آن باشد پس چون در این متعلق  
 غیبت انقض او شل و کردن است و در ضعف بعد  
 و در حال کجاست که می گوید که تا می در از وی و سیاهی  
 و هر یک از خبری که ممکن است و است انصاف او را  
 انامونی که گرامت دارد و از انانیت و انو متعلق  
 بیست و نقص او است که بگوید چه در انانیت است غیبت  
 یا غیبت کفشی و زیاده و در هر حال اینها باشد  
 اندوختی که گرامت کند از آن هر دو که باشد اما آنچه  
 متعلق است بکلی و صفت آنست که بگوید که او بیخ  
 و بکلی و متکبر و در کار و شد و الفت و ترسان و در  
 و هر چه چنین باشد اما آنچه متعلق است بدین نقصان آن  
 که برین است آنکه ملان در دو و در دو و کوشش  
 و غفلت اهلکام است و متباهان است و متباهان است







در این دنیا چندان که میگذرد ازین قبل است که چون  
 کسی که عیادت می کند و حاضران اگر به سینه گویند  
 سینه را می بیند است این را که فانی نیست که سینه  
 کند و بداند بر این میگوید پس این که میگوید که میگوید  
 و نعمت او نام خداست را از تحقیق بحث و باطل نیست که  
 میگوید اندک حال که بگوید خداست من بعد بر خداست  
 روی چهل و دو در این قبل است که میگوید به جانی  
 شد از غلای این با گویند بلا شبهه چنین چیزی بگوید  
 میگوید صاحب او دوست دارد بر این بعد از این امری  
 و صاحب او شد از زمین چیزی بگوید که او را بداند و بداند  
 خدای بار او را در ظاهر میگوید اندک و چهار او را نام است  
 و بخت و صحبت او را او بگوید که او را بداند که خوش  
 کرده و در کفایت او نمی رسد که او را بداند است از او میگوید  
 متعوض شوند از این حال چون ظاهر است که غیبت را  
 و از انواع و اقسام غیبت غیبت که در این غیبت  
 بر سبیل غیبت از آنکه ظاهر است غیبت است که در این  
 سوداها و سودی که نیست و پنهان میگوید که در این غیبت

عمر

کون

کرد و در این پس که که او پیران می آورده و غیبت را  
 در غیبت کنند و این طریق به این میگوید به عین ارم این  
 که میگوید که میگوید من غیبت است این را غلای از غلای  
 غیبت است که کان را داشته مراد او ازین گفتار و ظاهر  
 غیبت بعد از غیبت کنند و او است که ازین غیبت  
 بنیط و تصدیق غیبت از او بگوید از غیبت است  
 خود که خوش کند و غیبت بگوید از غیبت است که خوش  
 بر گوش خبر دیکس می شنید که سکوت کند رسول  
 علیه السلام فرمود که که خوش کند و غیبت بگوید غیبت  
 کند است و این را غیبت صلوات الله علیه فرمود که خوش  
 غیبت که غیبت کند که است و در او از غیبت نشود  
 به خدا و اختیار است به نشود و بر سبیل انفاق به  
 است که قدرت بر آنکه او را بشود باشد و آنکه که  
 بر او مستحق و سبب برین بعد از غیبت کند است  
 ایشان است غیبت کنند و در شایان امر است که  
 بر او من ایشان مشورات خود که که غیبت  
 به حق غیبت بر این که که غیبت کند و در این غیبت

کرد



گفته و بشنوده است بکسی که از ایشان صاحب  
 آتش است هر این امر حق و فعلی است که او گفته و آ  
 صاحب ریاضت که تیر تیر کند و غیره و در تنی که  
 تجسس است بخت است تصور کند و او هم در هم بران  
 و اگر کسی گفته و صاحب گوشت که بنویسد بکسی که نفس  
 را که گوشش را تا در از روی غیبت و سوء نیت  
 و حق و تالیف پس بکسی که او را در رسد و او را  
 خود زهر طایفه و تنبای بلبل و او را بخت که گفته اند  
 که شونده و نیز که گفته است با تحقیق که گفته اند  
 سالت خبری که دلت دارد و برین معنی این که گفته اند  
 اندام و الله ان او مرد که کلی از ایشان گفته بود  
 که گشتند این مرد اگر چه که در میان ایشان در این  
 بخور و در هر بار که می از ایشان گفته بود و در  
 شنونده و پس شنونده اگر که غیبت ظاهر نشود  
 که با کسی مکر شود و زبان و اگر ترسد آنکه گفته اند  
 و اگر قدرت داشته باشد بر آنکه برین و باقی که گفته اند  
 سخن بگوید که درم است او را که غیبت و اگر بگوید

زبان که سکت شود و بدل باطل باشد بانی پس این  
 در شنی که گشت و اتفاق است و بیرون نمی رود و او را  
 این سخن از کما و غیبت و او را که مکر و کاره باشد  
 جل و بختی که مرد است از رسول صلی الله علیه و آله که  
 که خود را سازند پیش از او یعنی را و او قادر باشد  
 بر دفع آن جاری و نصرت کردن آن معشر و باری  
 کند آن معشر را و نصرت ندهد او را خدا کرد و آند  
 خدایی او را و از خیانت در نظر خلایق و از انانی در  
 منفعت که گفت مولی خدایی صلی الله علیه و آله که هر  
 سخن کند باز دارد از بختن و حق بر او و معجز خود بانه  
 ادبی است بر خدای که رود و حفظ و مکتب و در حق  
 و نیز فرمود که هر که رو کند و باز دارد از معجز و او را  
 بقیت حق است بر خدای که از آنکه او را از ایشان  
 در و اب کرده است صدق با سنا و او بر سلی  
 الله علیه و آله گفته که در از در حق غیبت بر او دارد  
 بکسی که بشنود از ایشان که گفته و باز دارد از او را  
 باز دارد و بگوید الله خدای هر را بایب را از بدی و در







در یافتن از موهن از برون و خطای پس باید که بفرستد  
 اورا از آنجا و باید که در بستان پس بگوید  
 ترا خبیرت کردن او در حق و خطای و موهن او را  
 شد اندر او را برین وجه که در حق حال این خطای  
 او را که بفرستد موهن و خطای او را که بفرستد  
 و در حق پس بفرستد او را خطای و موهن او را  
 ازین و خطای او را که بفرستد او را خطای  
 باشد از برای او باشد که بفرستد او را خطای  
 واقع باشد و موهن او را که بفرستد او را خطای  
 او را از این جهت است که در حق پس بفرستد  
 کردی بفرستد او را خطای و موهن او را  
 بصیبت او را خطای و موهن او را که بفرستد  
 کان برست پس بفرستد او را خطای و موهن او را  
 یکدیگر بفرستد پس بفرستد او را خطای و موهن او را  
 است شاید خدای تو فرموده است که لا تجتنبوا  
 که نمی کرده است خدا کی سعادتی ازین است  
 و موهن و خطای او را که بفرستد او را خطای

خدای را در زیر ستر و پرشهای پس موهن شود  
 بطریق و مسک ستر انسان کشف شود و موهن او را  
 حالی از این جهت است که در حق او را خطای  
 فصل دوم در علاج و موهن او را که بفرستد  
 ازین جهت است که در حق او را خطای و موهن او را  
 کرده باشد و موهن او را که بفرستد او را خطای  
 پس بفرستد او را خطای و موهن او را که بفرستد  
 ستر خطای و موهن او را که بفرستد او را خطای  
 شنب خطای و موهن او را که بفرستد او را خطای  
 کرده و اندر او را خطای و موهن او را که بفرستد  
 که بفرستد او را خطای و موهن او را که بفرستد  
 بدین جهت است که در حق او را خطای و موهن او را  
 و تصدیق بفرستد او را خطای و موهن او را که بفرستد  
 آن و موهن او را که بفرستد او را خطای و موهن او را  
 و شنب خطای و موهن او را که بفرستد او را خطای  
 شفا بفرستد او را خطای و موهن او را که بفرستد  
 که بفرستد او را خطای و موهن او را که بفرستد



سکنه بر و پس چون استعجال به شمع فروخته از آتش پیا  
 کرده در آن به بیانی او و زبان دراز کرده در آن محاب او اگر  
 آن مشتاق که صاحب دین و روح نباشد و گاهی که به شمع  
 زبان درازی و شعاع آن شمع فرار کرده آن در وطن او  
 و گشته شود و گریه و سبب و ایام از برای او گریه می آید  
 سینه و غضب از سبب عظم است بر ملت و مردم  
 موافقت اقرار و موافقت زلفان و یاد از آن سعاد  
 و یاری کردن ایشان بر سخن بسیار ایشان که گشته  
 بگویم می خیزد و بگوید و می گوید که اگر آن سکنه شود  
 و قطع بگویند که آن از ایشان را و نوز  
 سکنه از و پس سعاد است سکنه ایشان را و آن در می شد  
 که از غریب سعاد است و گمان می کند که خوشتر است  
 و گاهی غضب گشته و غنا و پس از موافقت ایشان  
 غضب گشته از جبهه لایماد شکست ایشان را و در حال  
 از غریب و ناخوشی پس ایشان شرم و گشته و گریه می  
 و بر سر آن گشته و غضب گشته و او را می بیند که گشته  
 و در پاید که قصه او خواهد کرد و زبان او را از خواهد

کرد و او داشت خواهد کرد و این را صاحب است و بی  
 بر و گوی خواهد و او پس سعاد است سکنه و پیش می کند  
 به آن کسی طبع می کند و او را آنکه سعاد کرده و از  
 سخن گوی او را و این است که بگوید که در دست  
 تاجه از آن دروغ گوید و در حق ارواح و دروغ خود را  
 بر است اول است و گشته آن و آنرا که او دروغ  
 خود سعاد گشته و نیست و دروغ بر سر است که غریب  
 و آدم شمار از احوال و باین و این و بنان و اگر گشته  
**چهارم** است که نیست و سعاد و او را خواهد که  
 نفس خود را از این بری کرده و از سر گشته کسی که  
 سکنه از او حق او است که بری کرده اند و پس خود را از  
 و اگر گشته کسی که سکنه از او است و نیست و غریب گشته  
 یا آنکه و گشته غریب را بگویند و این را کار می کند و گشته  
 به درین غریب و غریب که از جانب خود و در شمع  
 است که او را دروغ و سعاد است و این است که بله  
 بیک و این غریب در انقباض غریب می شود و غلبه  
 با است و غریب را بگویند و کلامش ضعیفات و غرض

است که ثابت در حق این فضل خود را و برادران نماید  
 افضل خود را از وی می ترسد که محبت کند این شخص را  
 تقیم او پس میگوید و در حق او میکند و از محبت او چشم  
 عدالت و این است که هر چه بر او میگذرد و در حق او  
 میکند او را دوست میدارند و اگر ارام میکند او را  
 پس بخوابد و زوال این محبت را از او دوری نمی آید پس  
 مگر آنکه هر چه کند در پس بخوابد ساقط کند و از محبت  
 او را نزد مردمان پاکوار است و اگر ارام و دانا  
 زیرا که اگر است بر او نشاندند و او را ارام مردمان  
 او را و اینست مسدودین غضب است و کند و مسدود  
 می باشد که هیچ دوست است و با او نمی کرد و است و کما  
 می باشد با خویش که موافق است **فصل** در دوستی و برتری  
 مطابق و کند از آن وقت است بخند و پس اگر میکند  
 را بر وجهی که بخندد و مانند اینجسیل غلبه او و  
**فصل** در خشم و استند است از جهت بی قدر دانستن و  
 شرف و غیر پس برستی که این گاهی واقع میشود و چنانچه  
 و واقع میشود و در غیبت نیز هست این کبر و خرد کردن

اینست که با او استند میکند **فصل** و این مذهب  
 است و است که خواهر بر آن افتد و در آید و آن  
 مملکت کسانی که در گزند و از آن واقع نمیشد  
 و این است که با او میکند و سبب اینست که  
 با آن کسی که بر او ای میکند فلان ممکن کرده اند  
 بعد از آن اگر کند سبب غم او پس ایضا و قیاس  
 در تمام سبب او و غافل میاند و او را غم و اگر ارام  
 و خرد کردن از آن پس او میکند و او را بخیر می کاره  
 از آن پس میکند و سبب این نیست که سبب  
 و در حق او خیر است که میکند او را بر وجهی از نادانی  
 و در صوم و غم نمیکند است که اگر ارام او کند و نیست  
 او را بخیر می که از آن گرامت است و باشد پس فلان  
 می میشود و حمل میکند و از آن گرامت او را باطل کرد  
 با آن ثواب اتمام و در حق او **فصل** غضب است از  
 برای اخلاص پس برستی که او غضب میکند بر کسی  
 و میکند که مریب شود از آنسانی پس لعل و شرم خود  
 میکند و اگر ارام او میکند بر غیر و نه می کند و این است



که ظلمت و غضب خود برین وجه کند و پس این قسم را بخند  
است که خواص این دفع بیشتر در و برایشان می باشد  
که غضب هرگاه از برای خدا باشد عزت بیک کیفیت  
که باشد و بیست عین چون دانستی این وجهی را که با  
فیض است پس به آنکه طریقی علاج در هرگاه روشن دان  
ارقیبت واقع است برود و چه کسی اجالی دیگر نمی بینی  
اجالی پس این است که از سر گرفته و بداند که در سوسه  
شتم خدای می باشد هر سبب غیبت بیای خود شنیدی و معلوم  
شد آرا بجا که که گشت و بداند که غیبت اجابت میکند  
و انصاف میکند و احسان او را پس هر که غیبت میکند  
میکند قصه و ثواب او را و غیبت بیکه که غیبت کرده  
اکسیر می اید الی آخر آنکه کرده و در هر عرض او را هر که غیبت  
کننده را حسنه نباشد مثل کرده میشود و از آن زمان که  
و او باقی حال در سوسه شنیدی و شتم خدای تعالی است و آن  
نزد او که خود نه و مردار و تحقیق که مراد از این صلی است  
علیه و اگر گفته شود و آنحضرت که غیبت آنش شنیدی  
در غیبت سوسه حق آن غیبت در سنات نبوده و هر که





نیز که می بیند او را بهی با و کند به او پیش از آن ماس  
 شد و در پروردگار تو به پیش ترین نماز که پیش آ  
 و اما منزه و اشمن خشن و و شب امانه خیار غیر عالی  
 که مستقیم باشد از اگر غیر پس ملامت کند آنرا که به آنی که  
 متوجه شدن اشمن خاقان و سخت تر است از متوجه شدن  
 به پیش خاقان و در شب و در شب و از آن به متوجه شدن  
 سخت و غیب خدای را به خاقان و به آنی که ملامت میشود  
 از خشم و سخت مردم به بر پس و ملامت خدای خدای  
 بنوم و خود را در ملامت را از آنی که آفت ملامت  
 میکند ملامت خود را به ختم و تحویل کند دم خدای را  
 از برای خود و نقد و توقع میداری و دفع ملامت مردم را  
 از خفت ناوانی و از این کار است اما در تو به این طریق  
 که اگر مردم را خود مردم ملامت نیز میزد و اگر از این که کلام  
 ملامت نیز میکند و اگر من غیر مردم ملامت نیز میسر میکند  
 و شکیان پس از این جهت و ناو است و این است  
 بیکه که باریت آید و از آنرا که آنس که ملامت کند او  
 خدای کند آید اما به نشاید که دیگر باشد و اگر داخل شود

غیر تو را آنست و تو قادر باشی که داخل نشی و خواست  
 کنی یا و اگر ملامت کنی یا و به فعل متوجه پس اگر اگر  
 کند از و در حد و قیمت است و به و بی نیست است  
 که اما در ملامت کنی که در ملامت کنی از آن و به ملامت  
 میان و به ملامت بر ملامت خود و ترش را که ملامت  
 که ملامت کنی که ملامت کنی و دیگر که ملامت از خود را که ملامت  
 او نیز میزد از خود را که او را از آنی که باشد و ملامت  
 کند و دیگر که ملامت از من نیز میزد و خود را از آن است  
 و ملامت که من نیز میزد که مردم هر این ملامت از ملامت  
 و حال تو به ملامت است پس به ملامت ملامت کنی و به ملامت  
 خود را و قصد تو به ملامت را و از آنی که ملامت تو به ملامت  
 فعل ملامت کنی که در غیر تو به ملامت از آن است که ملامت  
 و به آنی که تو به ملامت کنی که از غیر ملامت کنی فعل خود را  
 از آن است که تو به ملامت کنی که از غیر ملامت کنی فعل خود را  
 و به آنی که تو به ملامت کنی که از غیر ملامت کنی فعل خود را  
 و به آنی که تو به ملامت کنی که از غیر ملامت کنی فعل خود را  
 و به آنی که تو به ملامت کنی که از غیر ملامت کنی فعل خود را  
 و به آنی که تو به ملامت کنی که از غیر ملامت کنی فعل خود را

قصه صحیح





بر تو ای پسر پس که یکسر دانه ترا بخری که نقل کند  
 از سنبلات نوبه و عقیقه ای که پیشتر شده از وقت تو  
 و ثواب آن پس شد طاعتی آنم که میگوید که هر که یکسره بر پسر  
 برون رود و از نرسودت و غفلت شود حال و بگردانی  
 ترستی اگر هر چه هست و به آنکه ضایع کردانی عمل خود را  
 و کم کنی از حسنات خود و بجهت غیب از برای خدای سبحان  
 غیبت پسر پس بدستی که دوست یکسر دانه غیبت  
 به آن ضایع کرد و آن ثواب آن غیب را و او عقل که دانه  
 نه او و هر چه شرم خدای به غیبت حاصل پس ملاحش  
 شود است و اعتقاد باین امور که از ابواب الهیه  
 پس آن که کس تو نیست اعتقاد ایمان او به این امور را  
 پیدا و خود را از غیبت بجا **فصل** در قدری  
 که در بیاض غیبت است به آنکه نشانی غیبت است  
 جوار که بی غیبت از عرض محسوس است به شیخ که ممکن  
 نیست رسیدن باین عرض که سخن بفرمان پس  
 وضع میکند این اتم که غیبت را و تحقیق که هر که دانه  
 اند او و غیر **اول** ظلم است پس بهستی که گفته

شیخ

کند وایش را اصلاح است کند باو ظلم و محاسن و کزین  
 رفته در راه غیبت کند و کس که کار با ظلم و محاسن  
 فاضلی پس عارض است او را که ظلم کند کسی امید بسته  
 باشد از دانه الله ظلم فاضلی را و عارض است او را که غیبت  
 کند فاضلی را با ظلم زیرا که ممکن نیست او را استیفاء حق  
 شود که با ظلم ظلم او و تحقیق که گفت رسول صلی الله  
 علیه و آله که صاحب حق را تعالیست و غیر فرمود صلی الله  
 علیه و آله که اهل ظلم ظلم است و غیر فرمود صلی الله  
 علیه و آله که اهل کینه که ایند و است ظلال میگرداند و غیبت  
 او را و او را استغاث است بر غیر مگر باز کرد اند  
 کینه که در کتب معصیت است و این غیبت ملاح و راه نفوی  
 صریح و راخی نقد محسوس است پس اگر مقصود و تنگ  
 دانه الله عرض او باشد نه بر او و او را و او را  
 او را معصیت است آن حرام هم سیم طلب کردن حق  
 است ضابطه میکند معنی را که ظلم کرده و غیر جز بر او  
 من چه بر من حکم است بطریق خلاص و راه بیرون  
 شد ازین ظلم و بهتر و به سلامت تا از اتم درین توفیق





امری دیگر در سرگذشتی از آن و جایز نیست ترا این  
 در حالتی که مقصود تو نیست پس بشناسد نه واضح گرداند  
 امری دیگر پس اگر مستشاره آنکه آنکه گشتن گشت  
 است بجز و قول آنکه فلان صلاحیت نوند از او این  
 نیست که بگوید بکنند نه از او این و این نیست اما اگر  
 دانند که منتر جری نشود هرگز بکنند که منتر جریب او در  
 حال جایز نیست که منتر جریب آن فرمودنی صلی الله علیه و آله  
 که تا رغب میباید و در میباید نه از او حاجت و منتر او  
 اگر نه بیک میشود با و در میان و احتیاج بیکت دارد  
 بگویند او را بیک که در دست با هر یک گشتن از او  
 و گفت صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا زینب فاطمه که  
 مشورت کرد با خنجر در خطبات و طلب جفا از او را  
 اما معویه مدعی صلوات است و او را مالی نیست و اما انوم  
 بر فیداد و غصه را از او کردن و چه از منو است که  
 جایز نیست عین مقام حج و تعدیل است که او را و او را  
 را او از خود است که علی تالیف نمود و بگفت رجال من  
 ساخته اند رجال به ثقات و بجه و بجه و بجه و بجه

حج را او کرد که دانند و شرط است درین حالت که این  
 چنین بریزد که منتر از این خطای اسلامی است  
 باشد و منقبط بودن است و حدیث و منقبط بودن  
 آن از دروغ نه در شیع و تعصب جایز نیست که در خبری  
 که نقل است بگویند او را و این است که در این پیش بر  
 مشورت تغییر از منتر که گویند فلان این طایفه است  
 و دانند آن که اگر آن شخص منقبط هر معیت است که این  
 منکام جایز نیست ضایع خواهد آمد ششم آنست که  
 آنکه کسی که در غیب او کرده میشود منقبط نیست شده  
 باشد سبب منقبط بودن او بآن و آنکه در این او  
 از آن مجوز فایده که ظاهر بسیار از منقبط خود را بختی  
 که استسکاف میکند و با حذر و از آن در گشته او را  
 بیک که کتب میشود از آن پس منقبط و کرا و با بگوید  
 نه بگوید آن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله هر که  
 بر داشت بر زهرا حیار از روی خود بی نیایی بر شمار  
 خود ساخت پس نیست نیست نه او را حاضر خبر است  
 غیب او جایز نیست که در استسکاف کند از او گران

گفته و در جایز بودن قیبت مطلقه منقض است  
 و میگوید قولی بی حلیه اگر چه منقوض است  
 که قیبت بیعت بر مفسد را در کرده میشود و این حکم  
 منع اصل حدیث یعنی این حدیث است با هر آنکه خلعت  
 که اشارت کرده شده و اگر چه منقوض و منقوض فاسد است  
 و اگر چه حدیث بصورت غیرت این بهتر است مگر اگر  
 متعلق شود این قیبت کردن عوض این منقوض میگردد  
 شود و بیعت کرده شده و جایز است و استبداد است  
 و اگر کشیدن او را سبب این قیبت پس لازم میشود و باید  
 نمی از سبب و قسم از اقسام است که باشد است  
 مورد فاسد می نماید و باید است مثل یک و ضعیف است  
 پس نیست اعم آن که کسی که بگوید این را بعد از آن  
 ضرورت معرفت و شناساندن این کار کرده اند  
 و از جهت آنکه این کرد و است بخشی که سابقا و را  
 یعنی آنکه اگر بشنود و بعد از آنکه بشنود رفته و باین  
 است که اگر کسی که در کرده اند و بعد از آنکه باین  
 اقتضا بر حکایت ایشان و اگر چه این نظر فاسد است

شد که اگر چه در حدیث  
 حدیث صحیح است و این  
 منقوض است

رخصا و عیب الیه از جمله منقوض است این حکم این  
 میرود و در قیبت بدون و هر کس که باشد اگر باین شود  
 کردن ممکن باشد و الی این منقوض و نیست ممکن  
 باشد و عرفا و بیانی و اگر آن الی اسلام است  
 اگر مطلق شده و باین حدیث است که ثابت شود و بیعت شده  
 ایشان حدیثی از حدیثی است که ثابت است از آن  
 حدیثی که حکم بصورت شهادت در حضور کسی که  
 این قیبت است و اما سانه او و عارض است و باین  
 و تعریف این و باین صورت مگر اگر جاری باشد  
 در این و باین که از حدیثی که باین حدیثی است  
 گفته اند که چون معلوم شود که کسی از حدیثی است  
 که شهادت نموده باشند از این پس کسی از این و اگر کسی  
 بگوید از حدیثی آن قیبت این قیبت است زیرا که  
 این در صورتی که زیاد و کسی که باین حدیثی است  
 و اگر چه الی منزه و باین حدیثی است  
 از این حدیثی از این حدیثی که باین حدیثی است  
 افعال از حدیثی که باین حدیثی است



این است که بسبب این که در آن نسبت ازین و پس  
 متوجه کرد و در قسم چون شده و گویا غیب گفته و  
 دیگری و نه اند که اگر غیب او مکرر میشود استغفار  
 این از یاد گرفته و این است بر آن کسی غیب  
 کنند و نه اند که مکرر است که معقول است استغفار آن  
 و این است که غیب او کنند و فعل مسلم است که  
 ما هم که خدا آن غیب نشود و پس خود است که اگر  
 نبود و در آن نسبت هم که خدا او و پس غیب  
 است و این یکی از دو حرام است و اولی غیب و دوم  
 است از غیب و اگر کسی در دو چیز غیب از آن  
 متحقق میشود و در آن که در دو چیز غیب از آن  
 عدم دارد و در آن استغفار نیست و این دلیل است  
 که در او شایع است از غیب و در او بهتر از او  
 به عمل از آن که این دلیل که تمام شود و هر آنکه غیب  
 شود و در آن که کسی که معقول است غیب نیست  
 غلبه با مع و غیبی است که در آن که در نظر با مع  
 این است که غلبه با مع باشد بر صبری که موجب غلبه

چون قول او باشد پس با مع را بر غیبی ندان کرد  
 بدین گفته و غیب را بر مع را نه و جواب گفته پس  
 شد که غیب استغفار بر غیبی است که غیبی است  
 و این یکی از غیبی است که بر غیبی است و این یکی  
 غیبی را نه و از مع و مع بر آن اولی است تمام  
 شد و غیبی است که غیبی است و در غیبی است  
 غیبی را نه و در غیبی است که غیبی است و در غیبی  
 آیا میداند که غیبی است که غیبی است و در غیبی  
 و اما نه و در غیبی است که غیبی است و در غیبی  
 بخیر که غیبی است و در غیبی است و در غیبی  
 که بر جان است و غیبی است و در غیبی است و در غیبی  
 به قدر و در غیبی است و در غیبی است و در غیبی  
 مردم از ایشان و بر ساینده مردم از ایشان  
 روی ایشان پس این نصف باشد و در غیبی  
 است که غیبی است و در غیبی است و در غیبی  
 است و اینها در تمام این واقع بر غیبی است پس  
 چه از غیبی است و در غیبی است و در غیبی

























نشوی و اگر کسی باشد اسیر باشد نشوی و اگر کسی باشد  
 و بیست و شش و او بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 شوم و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 خادم خود را بشوید و لباس او را بپوشد و او را بپوشد  
 فرارش را و حق تعالی است که حدیثی می گویند او را  
 اجابت کنی دعوت او را و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و حاضر نشوی باز او را و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 که از تو آن حدیث را و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 کردی مسیح این کار را کردی و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 بدوستی او را و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 از بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 هر که و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 تعجب بر او و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش

کردن و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 هر که و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 با شوم و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 که بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 ندای از بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و حال اگر او را و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 هر که و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 صافی هر که و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 که گذشت و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 از بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 خود و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 بود و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش  
 کنایه و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش و بیست و شش



بسم الله الرحمن الرحيم در آنکه انداخته خدای تعالی بر ما  
 و بگردانیده اند هر چه خدای او بخواند برین در روز قیامت  
 هر چه کسی کند ای ولی است و تا در دست برین به اول  
 سید اموی من که من بتلاشدم بر سر وی بگویند که  
 پس اگر می ایستد انداخته اند که نه و نه پس فرموده اند بر  
 من حدی و لغزش کند او بر این شش که استندال که من  
 بر صبری که کرده اند مرا آنچه ای خود جلی اوست و او  
 کرده اند در نوشته صری که لایق می هر تکل کردن و  
 در هر منزله اگر کنم و کی کنم و از کی هیچ کنم که خود را  
 در که صری کنم از او که کسی که هم در که استرات جیم  
 و در که ای که هم در ای که هم در که هم در که هم در که  
 که خلاصی بعد خدای هر اسب و ایت و ولایت و  
 بر کسی که توجت خدای بر خلق و امین خدای و در بلاد او  
 و بانی با خفتنای خدای بر تو گفت بعد از سیلان که خوا  
 گفت اند از او بعد از سلام برین و بر بسم الله الرحمن  
 بخواند و خدای ترا پیش خود و لطف کند با تو بگویم خود  
 و حمایت کند ترا بر عباد خود پس برستی که خدای و

و صاحب این نامه برستی آورده بوسی من رسانده  
 کتبات مرا خواندم و بعدیم هیچ خبری که کرده بودی  
 و سوال کرده بودی از آن و در کم کرده بودی آنرا که  
 من بتلاشدم بر ولایت او از پس سرور کرده اند مرا  
 این و خبر بگویند ساخت مرا و خبر دم ترا با بگو بگویند  
 مرا ازین و او سرور ساخت انشا الله تعالی و سرور  
 بر ولایت او پس گفتند که ای ای که خدای موعود را  
 و در شاه تو از و عظام غایبی را که از وستان الی الله  
 علیه السلام و هر یک که انداخته اند بوسی او بوشانه بنور  
 ایشان از او می کرده اند به ضعیف ایشان از او شایب  
 نورانش مخالفان از ایشان و امیری که مخالفان  
 مرا از حکومت تو پس برستی که کمتر خبری که بر سر من  
 است که ضایع کردنی خود و سنی از وستان ما را و  
 حال کردانی او را پس استشمام و ای که خطیر من را  
 بر دست من که من خالص کرده اند و ام از برای تو ما خبر  
 را که سوال کرده از آن که تو بگویند بان و در که سنی از آن  
 امید میدارم که سلامت بمانی انشا الله تعالی و عرا











اورا محور و خود و حدیث که در این جزایه در آن خود  
از علی علیه السلام این حدیث را که فرموده است که  
هر کس نیکو بدارد رسد عفو و اندک است که در آن موشان  
نموده و رسد الله تعالی بر او که بسیار باشد الهما  
او را این که اندک او را در فرج بگردانند این که اندک  
او را از بی باکی و سرکه بر او از برای برادر  
موجز خود عافیتی بر او و عفو ای بسیار بی عافیتی  
او را که یکی از آنها نیست باشد و هر که موشان بر او  
موسن خود را از بر چنگ موشانند خدای او را اندک  
سدس است بر حق و هر که در حدیث و حدیث خود  
خدای باشد و این که بر آنکه سرکه و شمشیر او را اندک  
باشد و هر که طعام کند و بر نماند بر او در خود را اندک  
الطعام کند خدای او را از این حدیث و هر که  
و هر برادر موجز خود را که شمشیر باشد و هر که  
از بر حق محرم کافی و هر که حدیث فرماید از برای او  
خود خدای را اندک و او که اندک خدای از او اندک  
و هر که که او را با او با طاعت و هر که برادر موجز خود را

هر که که کند در خدای بر او از این حدیث  
بناست کند باه که هر که در روز قیامت و هر که  
بر او برادر موجز خود را که اندک سرکه و شمشیر  
شود او را از استراحت نماید و این حدیث که او را اندک  
از خود نیست و موافقت به او را که یکی است  
میدارد او را از حدیث که از اهل بی او باشد و  
بر او را از موافقت و هر که از او و هر که از او  
کند بر او موجز خود را سلطان عافیتی از او  
خدای که در حدیث و هر که در حدیث و هر که  
زبان کند بر او موجز خود را از حدیث او را که حدیث  
و هر که که در حدیث خود در حدیث و هر که خدای و حدیث  
خدای که هر که که در حدیث و هر که از او خدای  
حدیث که هر که که در حدیث و هر که از او خدای  
او شمشیر و او را در حدیث و هر که از او خدای  
بیکند از حدیث و او را در حدیث که او را در حدیث  
که حدیث موجز که او را از حدیث و او را از حدیث  
پس از حدیث که او را از حدیث و او را از حدیث

بر رستی که گوی می کند راه و نور این بر سر راهی او  
 گفته خدای عزیزی او را روزی قیامت و رسوای او  
 او را در میان خانه خود و حدیث که هر چه در راه بر آن  
 خدای عزیزی سلام آنکه فرمود آن حدیث که بیان بر سر  
 است که حدیثی گفت او را در قول او و اتفاق متوجه  
 او را از دست او و سایر که شفا نیامد عیض او که بقیه  
 مشتاق نفس او زیرا که هر روزی به استیضه هر روز  
 از دست او و نور استیضای نفس خود و این بجهت که نایب  
 نماید و حاصل دور از این راست است که بر است  
 خدای عشاقی و مومنی بر نیازی که آستان زمین آنها بر  
 است که مومنی صل او که نایب است بقا را و احسان گفته  
 از او و حدیث بر و حدیث سلطان که گفته و احسان او  
 در شب بر صیحت و سلطان و بر گاهی که در شب و بی روی  
 فرمودن او که نه که فرمودی که او بان مومنی بر سر  
 او را این دانه و سایر که این حرف او را فرمودت شمار  
 پس شربت بقا مومنی بعد این و مومنی باشد بی این  
 ای بنده خدای و حدیث که در راه بر است از این

خود از علی علیه السلام از بنی صلی علیه و آله که فرمود  
 آن حدیث که در آن شب بر علی علیه السلام سرگشت ای خود  
 بر رستی که خدای سلام می رسد ترا و میگوید استعاف  
 کرده ام از برای مومنی ای ای بنده خدای خود و نام کرد  
 ام او را و مومنی پس مومنی از گفت و مومنی از مومنی  
 رسیده و خدای خدای مومنی پیش آمده باشد مومنی  
 ای بنده خدای و حدیث که در راه بر مومنی از مومنی  
 از علی علیه السلام از بنی صلی علیه و آله که فرمود و حدیث  
 روزی که ای شاهره مومنی که ای که مطلع شوی بر سر  
 و مومنی او پس اگر سر بر و مومنی او بنده باشد پس بر رستی  
 که خدای عزوجل دوست خود را فرود آرد و اگر مومنی  
 و اتفاق او در باشد پس رستی که کائنات او را بر مومنی  
 او پس که مومنی که مومنی باو شمر از این او کرده باشد  
 معصیت مومنی خدای مومنی ای بنده خدای و حدیث که در  
 بر مومنی از مومنی از علی علیه السلام از بنی صلی  
 علیه و آله که فرمود و حدیث که ای مومنی که توانست  
 که مومنی که مومنی از مومنی که مومنی که مومنی از مومنی



آنکه رسوا کرد و اندر او را بسبب آن ای بند خدا  
 عذبت که در راه و جز از جبهه آن خدا را نعل علی السلام  
 که فرموده اند که هر که بگوید و نعل گشته از جبهه آن  
 که دیده باشد جسمی از او شنیده باشد که شهادت  
 حقیقی که رسوا کرده اند او را بیکه قدر و مرتبه او را  
 پس از آنکه شهادت که فرموده و خدا را بپایان  
 که بهر کسی از آنکه گمانی که در دست میدار که گمان میشود  
 و فاش شود و فاش شود و آنکه گمانی که گمان آورد و آن  
 عذابش را است عذاب و در آن ای بند خدا  
 که در راه و جز از جبهه آن خدا را نعل علی السلام  
 آنحضرت هر که در آن است از بر او و جز از جبهه آن  
 خواهد بود که گشت و در آن ای نعل علی السلام  
 خدا را نعل علی السلام به هر آن که شدی از آنکه گفته باشد  
 و نیا به هر آن که شدی از آن که رسوا کرد و نعل علی السلام  
 بر او و جز از جبهه آن خدا را نعل علی السلام  
 بر اهل سرودی و هر که فعل رسوا بر اهل سرودی  
 و نعل رسوا بر اهل سرودی و هر که فعل رسوا بر اهل سرودی

بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 خدا را رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 که داخل رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم بقوی و هر یک که از نصیب خدا را نعل علی السلام  
 طاعت او و یک رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم  
 یکم رسوا کرد و بر رسول خدا صلات الله علیه و آله و سلم









کتابخانه  
مکتب



۲۵.

خطی